

حبیبه و آن نام محلی است در بغداد
و ابوبکر عبدالله بن ابی طالب زبیدی
بغدادی در شمار مقررین بآن منسوبست
زید بروزن زید مصغر زید
همین دهشک از اعلام است و ابوزید
کنیت مندر بن حرمه طائی است در
شمار شعرای عرب و ندیم ولید بن
عقبه والی کوفه و در کیش اماری
زیست و با همان دین در گذشت و
همان بن عفان ولید بن عقبه را از همان
روی حکم با ابوزید پیوسته بود از
حکومت کوفه برکنار کرد و حد باده
کساری بر او فرود آورد و در باره
پیوستگی خود با ولید گفته

من بختك الصفاء او بتهدل

لویزل مثل ما نزول الظلال

فما علمن اننی اخوك اخواله

بعد حیاتی حتی نزول الجبال

ایس بغل علیک منی بمالی

ایمدا ما اقل سیفاً حمالی

نلك النصر بالیدین و با

لکف اذا کان للیدین محال

وزید زبیدی باز یادتی تا در آخر آن

از اعلام زمان است و نام زبیده دختر

جعفر بن ابی جعفر منصور و زوجه هرون

الرشید و بعضی گویند نامش امة العزیز

بود و لقبش زبیده و هرون الرشید او
را در سال ۱۶۵ هجری گرفت و از او
محمد امین بوجود آمد و در سال ۲۱۶
در گذشت زبیده از زنان نیکوکار بود
و از دوستداران فضل و ادب و گویند
او را صدکنیز بود که همگان حافظ
قرآن بودند و از قصرش آهنگ قرآن
بلند بود و از کارهای بزرگ او آوردن
آب بود از طایف بسکه و ده میل مسافت
مجرى را از کوهها عبور داد و سنگهای
خاره را شکافت و شکم کوه را درید
تا آب را بسکه رسانید و وقتی وکیل
او گفت مصارف اینکار بسیار است
گفت بکار بردن من در برابر هر تیشه
و کلنگی که زنند يك دینار دهم و نیز
در راه مکه حوضهای بزرگ ساخت
تا از آبهای باران پر گردد و کاروانان
از آن آب بردارند

زبیدی منسوبست بزید بروزن

امیر و آن نام زبید بن جعب بن سعد

العشیره است پدر تیره در قبیله مذحج

و از این تیره است عمرو بن معدی کرب

زبیدی مذحجی که در زمان پیغمبر

دین اسلام را گردن گرفت و پس از

پیغمبر از دین اسلام رو گردانید و دیگر

بار بآفت گروید و در جنگ قادسیه

ویرمواک حاضر گردید و در سال ۲۱ در گذشت و مصاحبه (شمشیر) عمرو بن معدیکرب از شمشیرهای مشهور عربست گویند عمر بست خطاب از معدیکرب خواست که آن شمشیر را باو بنماید و عمرو و شمشیر را آورد و عمرو آنرا از مودر چندان نپسندید عمرو قضیه را دریافت و گفت من شمشیر را پیش تو نهادم نه دستی که آنرا بکار برد و نیز از آن تیره است ابو بکر محمد بن حسن زبیدی اشبیلی در شمار نجویان و لغویان بلکه از پیشوایان ایشان و صاحب کتاب الواضح در نحو و کتاب طبقات النجویین و کتاب مایلحن فیہ عوام الاندلس و مختصر کتاب الامین را این کتاب از بهترین مختصرات کتاب العین خلیل بن احمد است و از نظم او است که با و مسلم بن فید نوشته است

ابا مسلم اب الفقی بجزا نه
ومقوله لا بالمراکب واللبس
ولیس ثیاب العرب تنفی قلامة
اذا کاب مقصوراً علی قصر النفس
ولیس بفید العلم والحلم والعبی
ابا مسلم طول القود علی الكرسي
ابر بکر زبیدی را المستنصر بالله

خلیفه اموی اندلس برای آموزگاری ولیعهدش هشام برگزید و از ائمه بدنیای پناوری رسید و هم قاضی اشبیلیه گردید و در سال ۳۲۹ در گذشت و نیز زبیدی با همان ضبط منسوبست بزید از شهرهای یمن و ابو قبری موسی بن طارق زبیدی یمنی در شمار محدثان که از ثوری حدیث را گرفت و با احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و دیگر محدثان رسانید از آن شهر است و نیز زبیدی باضم اول و فتح دوم منسوبست بزید و آن نام محدثی است در بغداد و از آن محدث است علی بن یوسف معروف بابن بقال در شمار شاعران و اندانستم محمد بن محمد حسینی زبیدی معروف بسید مرتضی واسطی زبیدی در شمار اعلام ادیبان و لغویان و صاحب کتاب تاج العروس در شرح قاموس در ده مجلد و کتاب انحاف السادة المتهن و کتاب نشوة الارنیاخ فی بیان حقیقة المیسر والمداح و غیر اینها بشهر و بنا یکی از نیاگان خود منسوبست سید مرتضی زبیدی در سال ۱۱۴۵ از مادر زاد و در شهر زیست و در سال ۱۲۰۵ در گذشت و تاج العروس او

یکی از آثار گرانهای اولاست و نیز
یکی از منابع بزرگ لغت

ذبیحی منسوبست بزرید بن
عوام اسدی فرشی از مشاهیر صحابه
پیغمبر (ص) و ابو عبدالله زبیر بن بکارجین
عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن
زبیر بن عوام در شمار نسب شناسان و
اخبار بان و صاحب کتاب انساب قریش
و اخبارها و کتاب اخبار العرب و ایامها
و کتاب نوادر اخبار النسب و کتاب
الموفقیات فی الاخبار و این کتاب را
برای الموفق بالله پسر منوکل عباسی
پیر داغخت و کتاب اغارة حنین
علی الشعراء و غیر اینها بنویس و بست
موسی بن هرون گفت در مجلس امیر
محمد بن عبدالله بن طاهر بودم که
زبیر بن بکارجین پس از گرفتن اجازت
براز در آمد و ایستاد و احوال مردم کرد
و گفت اگر شما را از یادور صد آداب
بیا نزد اب گردید و امیر المؤمنین مرا
فرمان داد که مرا منصب دشمنان هم
زیر من بکار گشت آنگاه از آن پس که
من پسر شدم و در باره فضا حدیث
کردم (آنکس را که بکار فضا دارند
پس و ساضات کارد او را سر مریده اند)
فغانی کردم امیر گفت من خود را

بامیر المؤمنین درس من رأی برسان
و ده هزار درهم و ده دست لباس و
مرکبی که او را و بارهایش را بمنزل
رساند باو داد و گفت از ر وایانی که
داری و دانی برای ما چیزی بخوان گفت
بلی من از عمره معمر باز گشتم و بانایه
العرج (۱) رسیدم و مردی را دیدم
انجمن شدند من نیز با ایشان پیوستم و
دبیم مردی را که آهومی بنام آورده بود
و او را سر برید اما آه در همان حال
بشدت شاخش را در سینه شکارچی
فرو برد و شکارچی را کشت و دختر
جوانی را دیدم که بطرف انجمن
آمدن گرفت و این ابیات خواند

یا خشی لو بطل الحکمه ال
علی الاماره ما اردت ال بطل
یا خشی جمع اعوام و امانه
و ذلک ما بین ال لا غیر بطل
انضحت فمناذ بنی زید سلاویه
و ما یافی اکث الفوم معتمل
و حکمت را غرق قوه اخذ
فعال من در ان ایی ال الامان
و از آن پس آید و جان
(۱) ما و انج نام موسی بن طاهر
که در مدینه و مدینه و مدینه و مدینه
راست و او را به بزرگوار و مدینه و مدینه

دادومن از آن سه چیز شکفت انگیز
ترندیم و زیرین بکار قاضی مکه
گردید و در همانجا سال ۲۵۶ در گذشت
و نیز منسوب باواست ناصر الدین
احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
عطاء الله امیر کمرانی زیری در شمار
ادیبان و نحویان و فقیهان و شارح
تسهیل و مختصر این سه اجماع و قاضی
امکندریه و سپس قاهره و متوفی ۸۰۶
زجاج با فتح و تشدید بر وزن
ر شیشه گر را گویند و آن لقب
ابو اسحق ابراهیم بن سری بن سهل
است از پیشوایان نحو و از شاگردان
میرد و در آغاز پیشه شیشه گری داشت
و روزانه یکدرهم و نیم سود برد و
بمیرد گفت مرا نحو آموز و من تازنده
ام روزی یکدرهم ترا دهم و همچنان
مرا نحو آموخت و منش روزانه یکدر
هم دادم تا آنگاه که نامه از منی مافه
یاورسید و از او درخواست آموزگار
نحو برای فرزندان خود کرده بودند
و منس گفتم مرا ام بیرو آموزگارشان
کن و رفتم و هر ماه سی درهم باو
دسامدم راز آن پس صحبت عبید الله
بن سلیمان وزیر اختصاص یافت و
آموزگار فرزندان او قلمم گردید و

از آن پس که قاسم بوزارت رسید
بدنیای پهنای دست یافت و اموال
بسیاری از ناحیه او اندوخت و مصنفاتی
پرداخت مانند کتاب معانی القرآن و
کتاب الاشتقاق و کتاب خلق الانسان
و کتاب مختصر السور و کتاب الفواقی
و کتاب العروض و کتاب النوادر و
شرح ابیان سیبویه و کتاب الامالی
و غیر اینها و میان زجاج و مردی داشتند
بنام مسیند تبرگی افتاد تا حدی که
زجاج او را بباد دشنام گرفت مسیند
باو این ابیات نوشت

ای الزجاج الا شتم عرضی
لینفخه فآثمه و ضره
و اقسم صادم ما کان حد
ایحالی لفضله فی شتم حره
و لو انی حکیر رت لمر منی
و لکن للمنون علی کره
فاصبر حد و قباء الله سری
لیوم لا ینشاء الله شره
زجاج وقتی آیت ابیات بدیده
آهنگ وی کرد راز او را درخواست
و زجاج سال ۳۹۶ در گذشت

زجاجی باغیضت دین از دینی
یاد در آخر آن پیشه زرونی را کردند
و آن لقب همی است تا رجوع ابو امام

یوسف بن عبد الله زجاجی در شمار
ادیبان و نحویان و لغویان و بلیغان و
شارح کتاب الفصیح و کتاب عمدة
الکتاب و کتاب خلق الانسان و کتاب
خلق الفرس و کتاب اشتقاق الاسماء
و کتاب الریاحین و غیر اینها و از جمله
ابو عمرو محمد بن ابراهیم زجاجی
نیشابوری در شمار عارفان که در مکه
زیستن گرفت و هم بصحبت جنید رسید
و از او پرسیدند چرا هنگام گفتن
الله اکبر حالت دیگرگون گردد گفت
ترسم بدو غوغا سخن کنم و نماز را بدو غوغا
بگشایم زیرا که میگوید گفت خدا
بزرگتر است و در دلت چیزی بزرگتر
از خدا باشد دروغ گو است و در سال
۸۴۸ در مکه از دنیا رفت و نیزه منسوبست
به زجاجیه و آن قریه ایست در صحیده
مهرمان توس و غرض از او علم سوار
زجاجی در شمار ادیبان است و صاحب
تعیایف در ادب از آن قریه است و اما
ابوالعاسم محمد بن حسین بن اسمعیل عیمری
زجاجی از اعلام نحویان مشهور است و او
اسمعی را مع از آنری که شاکر
و ملازم او بود و در بغداد کسب دانش
پرداخت و در شام زیستن گرفت و از
او کتاب الفرائد در لغت و حدیث

الایضاح و کتاب الصکافی و کتاب
المختار و در ثوابی و کتاب الامالی و
شرح خطبه ادب الکاتب و غیر اینها
و بر کتاب الجمل او دانشمند است و شرح
نوخته اند و از کتب مشهور نحو است
گویند آن کتاب را در مکه تصنیف
کرد و از زشتن عربی از آن نسخه
فراغت یافت هفت بار دور خانه طواف
کرد و برای خود و خواننده آن
آمرزش خواست و در سال ۳۹۰ در
طبریه شام در گذشت

زجاجی بانچه اول و کریم
دوم و سوبست ز جالبه که نام
است در شهر قرطبه را ابو کریم
بن عبدالرحمن بن عبد الله زجاجی
قرطبی وزیر مستنصر خلیفه
اردی ما ضل و ادیب و برد بار بود
و در سال ۳۷۵ در

زجر با عای بن غله برون
شهر را اعلام است و نام زجر بن فیس
است که در آثار در شمار اعلام
عای بن فیس است و او بود که
با مویان پیوست و در کربلا جز و
سایمان اموی را امام بن (ح)
بید کیا و از ما کتاب را را

یزید برد

زحف بر وزن كهف بمعنى
رفت بر او و شكست است نیز
لشکر بیکه بسوی دشمن رود و ابو
زحف کنیت عطاء خلعی است در شمار
شعراء و سرهم جریر شاعر شهر عرب
و از نظم اوست

اشكو اليك و جمعا بر کبته

وهد جانالم یکن من مشیتی
کهده جان الرال خلف الهیقه

مزوز یا اما راها زوزت

زحل بر وزن هم لقب ابو

حفص عمر بن عبد العزیز بصری است
در شمار محدثان خاصه و غلام زحل
لقب ابو القاسم عبید الله بن حسن است
در شمار اعلام منجمان و در بغداد
زیست و با ابو سلیمان منطقی دوستی
داشت و دو سال ۳۷۶ در گذشت و از
او است کتاب التیسرات و کتاب احکام
النجوم و کتاب الاختبارات و کتاب
الجامع الکبیر و کتاب الاصول المجرده
زر با کسر و تشدید بمعنی گوی

گریبان و آن نام زر بن عبید الله قبیسی
صحابی و نام زر بن حبیش صحابی است
از افاضل صحابه و متوفی ۸۳

زراه بر وزن عطار زره ساز

را گویند و آن لقب جمعی است از
جمله زید زراد از محدثان امامیه

زراره بر وزن گشاده نام
جمعی از صحابه و محدثان است از
جمله زراره بن اعین شیبانی در شمار
ثقات محدثان امامیه و این ندیم دو
فهرست او را چنین ستوده است
رجال الشیعه فقهاً و حدیثاً و معرفه
بالکلام و التشیع یعنی زراره در فقه
و حدیث و کلام و شناختن آیین تشیع
بزرگترین رجال شیعه است

زراری با ضبط پیش منسوبست

زراره بن اعین و ابو غالب احمد بن
محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن
جهوم بن بکیر بن اعین زراری شیبانی از
افاضل فقیهان و محدثان امامیه و از
مشایخ المعکبری و صاحب کتاب التاریخ
نامام و کتاب الافصال و کتاب مناسک
الحج و غیر اینها و متوفی ۳۶۸ و ابو
طاهر محمد بن سلیمان بن حسن بن
جهوم بن بکیر بن اعین زراری در
شمار ثقات محدثان و صاحب کتاب
الادب و المواعظ و کتاب الدعاء و متوفی
۳۰۶ و ابو العیاس عبید الله بن احمد
بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن
بن جهوم بن بکیر بن اعین در شمار

زرقانی منسوبست بزرقان
 پروزن عثمان و آن نام چندین موضع
 است از جمله نام قریه ایست در قم
 و از جمله ناحیتی است در حضر موت
 ونداسنم ابو عبدالله محمد بن عبدالباقی
 بن یوسف زرقانی مصری در شمار
 فقیهان مالکی و صاحب شرح موطا و
 شرح المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه
 قسطلانی و متوفی ۱۱۲۲ بشخص و
 یا بموضع منسوبست

زرقی یا ضم اول و فتح دوم
 منسوبست بزریق بن عامر بن زریق
 بن عبد حارثة بن مالک بن غضب بن
 جشم بن خزرج پدر تیره در قبیلہ
 خزرج و بنو زریق فرزندان آن پدرند
 و از این تیره است جبر بن اباس زرقی
 خزرجی صحابی و باید دانست مکه
 زریق در نسبت زرقی آید همچون
 قریش و قرشی و زرقی یافتن و سکون
 منسوبست بزریق بر وزن فرق و آن
 از قرای مرواست و جایست که یزدجرد
 آخرین ملوک ساسانی در آنجا کشته
 گردید و ابو احمد محمد بن یعقوب
 زرقی مروزی در شمار محدثان بدان
 منسوبست

زرکشی منسوبست بزركش

وزرکشی کسی را گویند که پیشه
 زرکشی داشته باشد و آن نقشی است
 که با زر روی پارچه کشند و آن
 لقب بدر الدین ابو عبدالله محمد بن
 بها در بیت عبد الله ترکی مصری
 منهاجی است که در خرد سالی پیشه
 زرکشی داشت و سپس کتاب منهاج
 را حفظ کرد و او را منهاجی گفتند و
 برای فرا گرفتن دانش بحلب و دمشق
 رفت و در مصر زیست و کتاب یقظة
 المجلان در اصول فقه و سلاسل الذهب
 در اصول و کتاب زهر العریش فی
 احکام العیش و کتاب تشنیف المسامع
 فی شرح جمع الجوامع و غیر اینها
 پرداخت و در سال ۷۴۵ در گذشت

زرکوب زرکوب کسی
 را گویند که پیشه اش آراستن چیزها
 بطلا باشد و آن لقب و هم تخلص
 شیخ نجم الدین تبریزی است در شمار
 عرفا و شعراء و از نظم او است
 دشمن ما را سعادت یار باد
 روز و شب با عز و نازش کار باد
 هر که کافر خواند ما را گویشوان
 او میان مؤمنان دیندار باد
 هر که خاری مینهد در راه ما
 خار مادر راه او گلزار باد

هر که چاهی میکند در راه ما
چاه مادر راه او هموار باد
هر که ملک و مال ما را حاسد است
ملک و مالش در جهان بمیار باد
هر که وامستی زر کوپ آرزو است
گو که ما مستیم او هشیار باد
فی زاین رباعی

تا طارم نه سپهر آراسته اند
تا باغ جهانست طبع پیراسته اند
در خار فزودند و ز گل کاسته اند
چتوان کردن که این چنین خواسته اند
ای زاین قطعه

منم زر کوپ و محصولم ز صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد
همیشه در میانت زر نشینم
و ایمن هرگز مدام بانگی نباشد

زرنجری منسوبست بزرنجبر
بروزن سنبر و آن از قرای بخارا
است و ابوالفضل بکر بن محمد بن
علی بن فضل زرنجری بخاری در
شمار فقیهان حنفی و مشهور بابو حنیفه
اصغر و متوفی ۵۱۲ بدان منسوبست
زرنندی منسوبست بزرند بروزن
کنند و آن نام بلو کیست میان ساوه
و تهران و ابو عبدالله محمد بن عباس بن
احمد بن محمد بن خالد بن یزید زرنندی

در شمار نجویان و محدثان بد است
منسوبست و نیز نام بلو کیست در کرمان
و ندانستم جمال الدین محمد بن یوسف
زرنندی مدنی در شمار حفاظ حدیث و
صاحب کتاب درو السطین فی فضائل
المصطفی و المرتضی و البتول و
السطین و متوفی هفتصد و پنجاه و چند
بکدام یک منسوبست

زرنندری با زیادتی رای بی
نقطه پیش از حرف آخر همانست
زرنندی است که تعریب یک را بر آن
افزوده است و ابو عبدالله حسین بن
محمد بن عبدالله زرنندری در شمار
محدثان و صوفیان و متوفی ۵۶۲ بدان
منسوبست

زرهوائی منسوبست بزرهون
بروزن کم خون و آن نام کوهیست
در کشور بربرستان نزدیک شهر فاس
و مسکن جمعی است و ابو العباس احمد
بن حسین بن علی زرهوئی فقیه بدان
منسوبست

زریق بروزن زبیر پرند
است که کمی از گنجشک بزرگتر
است و آنرا ابو زریق نیز گویند و
زریق از اعلام است و نام جمعی از
صحابه و محدثان و نیز نام پدر تیره

ایست در قبیله انصار و بنو ذریق با و پیوندند

زطی باضم اول و تشدید طای
بی نقطه منسوبست بزط که طایفه از
مردم هندند و در بیاع زطی گذشت
که بافته های آن طایفه را زطی و
فروشنده آنها را بیاع زطی گویند
واسباط بن سالم گونی از محدثان
خاصه چنان پیشه داشته است

زعفرانی منسوبست بزعفرانی
از قرای بغداد و بیشتر محدثان بغداد
که زعفرانی لقب دارند از آن قریه
اند از جمله ابوعلی حسن بن محمد
بن مسباح زعفرانی بغدادی شاگرد
محمد بن ادریس شافعی و از راویان
قدیم اقوال او و متوفی ۲۶۰ و از سفینان
او است که اصحاب حدیث خفتگان
بودند و شافعی بیدارشان کرد و هیچ
محدثی نیست که خامه و آمه (قلم و
دوات) بگیرد جز اینکه شافعی برگردن
او منت دارد

باید دانست که راویان قدیم
اقوال شافعی چهار کس بودند زعفرانی
و ابو نوره و احمد بن حنبل و کرابیسی
و راویان حدیث اقولش شش کس
باشند ربیع بن سلیمان جهزی و

ربیع بن سلیمان مرادی و بویطی و
مزنی و حرمله و یونس بن عبد الاغلی
ایم زعفرانی منسوبست بزعفران
از قرای همدان و ابو القاسم عمر بن
جعفر زعفرانی در شمار لغویان و ادیبان
و شاعران که در دومی گذشت از آن
قریه است و بعضی لقب او را رومی با
رای بی نقطه نوشته اند و اختیاه است
و از نظم ابو القاسم زعفرانی است که
در دومی نیاوردم و آنرا بر صاحب بن
عباد خواند و از جمله قصیدتی است که
صاحب را بآن ستود

ایا من عطا یا تهدی الغنی
الی راحتی من نای اودی
کسوت العقیمن والزاهرین
کسالم یخل مثلها مسکاه
وحاشیه الدار یثوب فی

منوف من الخز الا انا
صاحب بن عباد گفت در اخبار
معن بن زائده غیبانی خواندم که مردی
ویرا گفت امیرا مرا بر هر کبی نشان
معن گفت او را اسبی و استری و شتری
و دراز گوشی و کنیزی دهند و آنگاه
گفت اگر بار بتعالی مر کبی جز آنها
آفریده بود ترا دادم و من نیز ترا بجه
و پیراهن و لباده و شلوار و دستمال و

عبا ورداء و کسا و جوراب و همیان
خزدهم و اگر دانستم که از خمر کسوت
دیگریست ترا دادم و نیز زعفرانی
کسی را گویند که زعفران فروشد و
آن لقب جمعی از محدثان است مگر
پنهان پیشه داشته اند مانند همران بن
عبد الرحیم زعفرانی و محمد بن احمد
بن حسین زعفرانی عسگری هر دو در
شمار محدثان خاصه

زغرتائی منسوبست بزغرتان
بروزن تر زبان از فرای هرات و ابو
محمد خالد بن محمد بن عبد الرحمن
بن محمد زغرتائی هروی در شمار
محدثان بدان منسوبست

زغلول بروزن پر زور بمعنی
کودک نیز مرد چالاک لقب سعد زغلول
پاشا رئیس حزب وفد مصر و شاگرد
سید جمال الدین افغانی و همکار شیخ
محمد عبده بود گویند اصلاحات
اخیر کشور مصر نتیجه کوششها و
مجاهدتهای او است و در سال ۱۳۴۵
در گذشت نیز لقب برادرش احمد
فتحی پاشا زغلول است از نویسندگان
شهر مصر و از مترجمان کتب اروپائی
مصری

زغیلی منسوبست بزغیل بر

وزن ذبیرو آن نام زغیل تمام (خرما
فروش) است از مشایخ ابن شاهین
و گویند محمد بن هتبه زغیلی از
محدثان خاصه منسوب باو است و
بعضی بر آنند که وی منسوبست بزغیل
با هین بی نقطه بدرتیره از عرب در
قبیله کعب بن حارث

زفر بروزن عمر بمعنی شیر -
دلیر - دریا - نهر بر آب - بغدادیگر
- نیرومند - باربر - پیشرو سپاه از
اعلام است و نام جمعی از صحابه و
محدثان

زقاق بروزن عطار مشک ساز
و مشک فروش را گویند و آن لقب
ابوبکر احمد بن نصر مصری است در
شمار صوفیان قرن سوم و در سلسله اقران
جنید و ابن زقاق کنیت علمی بن قاسم
است از مشاهیر فراء و از اعلام نحویان
که در دمشق زیست و کتاب الجمیل را در
چهار مجلد شرح کرد و نیز کتاب
مفردات القراءات پرداخت و در سال ۶۰۵
در گذشت

زقیفه باضم اول بروزن حقیقه از
اعلام است و ابن زقیفه کنیت محمود بن
عمر نسائی است در شمار طیبیان و شاعران
زکار بروزن نهاد نام زکار

بن حسنت دینو وی است هر شمار
تقات محدثان خاصه و صاحب کتاب
الفضایل نیز نام زکار بن یحیی واسطی
است در شمار محدثان امامیه

زکرمی منسوبست بزکرم
بروزن جعفر و آن نام قریه ایست در
افریقا و یادر اندلس و یانام قبیله ایست
از بربرو تردهد از یاقوت است و ابو
حفص زکرمی هم در شمار ادیبان
و شاعران بدان منسوبست

زکیر بروزن ذیر نام پدر
عاصم بن زکیر حنفی گوئی است در
شمار محدثان خاصه

زلازل بر وزن منازل و ابن
ابی الزلازل کنیت مشهور ابو عبدالله
حسین بن عبدالرحیم بن ولید بن هثمان
بن جعفر کلابی است در شمار ادیبان
و لغویان و کاتبان و شاعران و از
شاگردان ابوالقاسم زجاجی و ابوبکر
خراطی و صاحب کتاب انواع
الامیاج و متوفی ۳۵۴ و از نظم او
است در هشت چیز یکی بزندگان
پسر آدم چسبیده است

ثمانیه قام الوجود بها قبل
تری من معیص للوری من ثمانیه
سرور و حزن و اجتماع و فرقه

و عسر و یسر ثم سقم و عافیه
بهن انقضت اعمار او لا آدم
فهل من رأى احوالهم متساویه
و در تهنیت عید یکی از امیران گفته
است

عید بدن مؤکد با ما ف
من تصاریف طارق الحدیثان
جعلی الله عیدها مک هذا
غیر عید و ذاک حیراتنهانی
ثم لازلت من زمانك فی صفه
وومن شرب صرغه فی امان
آخذ ذمة من الدهر لا
تغفر معقودة باوفی ضمان
نائد الامر عالی القدر محو

دالمساهی مؤید السلطان
زماهی یا کسر اول و تشدید
میم منسوبست بزمان بن تیم الله بن
ثعلبة بن عکابه بن صعب بن بکر بن
وائل پدر تیره در قبیله بکر بن وائل
و محله بنی زمان در بصره منسوبست
بهر زندان آن پدر و معمر بن کلاب
زمانی صحابی حنکة مسیلمه کذاب را
موعظه کرد و از راهی که پیش گرفته
بود او را نهی کرد بد و منسوبست
و باید دانست که زمان نیز نام پدر
تیره ایست در قبیله هوازن و زمان با

فتح اول و تشديد ميهم پدر تيره ايست
در قبيله مذحج

زمخشري مشهور است بزمخشر
بر وزن سمنبر از قرای خو ارزم و
ابوالقاسم محمود بن عمر بن احمد
زمخشري خوارزمي در شمار اعظم
اديبان و مفسران و معتزليان و نحويان
و لغويان و صاحب كتاب التکشاف در
تفسير قرآن و کتاب الفائق در غريب
حديث و کتاب نکات الاعراب في غريب
اعراب القرآن و کتاب احوال المذهب
در مواظ و کتاب اساس البلاغه در
لغت و کتاب القسطاس در عروض و
کتاب و بيع الارزاق في الادب
و المعاضرات و کتاب اعجب العجيب
في شرح لامية العرب و کتاب النموذج
در نحو و کتاب المفصل در نحو و کتاب
مقائق النعمان در مناقب امام ابو
حنيفه و غير اينها زمخشري سال ۶۷۷
قمریه زمخشر از مادر زاد و ييکي از
دو پايش آفتي رسيد که از بریدنت
ن چاره ندید گویند برف آنرا فاسد
کرد و دامغانی متکلم گفت از زمخشري
سبب آنرا پرسیدم گفت نتیجه فقرين
مادر است چه من در کودکی گنجشکی
را گرفتم و پایش را برسمانی بستم

و گنجشک را آزاد کردم و بسوراخی
رفت و من ريسان را کشيدم چندانکه
پایش جدا گردید و مادر من آنرا بدید
وداش بهم برآمد و گفت بایت بریده
باد چونانکه پای این گنجشک را
بریدی و از آن پس بیغارا رفتم و از
ستور بیفتادم و بایم شکست و جراحان
جز از بریدن آن چاره ندیدند و از آن
تاریخ پایای چوبیت راه رفت و در
سفری که بسکه رفت بغداد رسید و
ابو السعادات هبة الله بن شعری مقدمش
و انهنیت گفت و باین شعر سخن را کشود
کانت مساء لة الرکیان تخبرانی
عن احمد بن دواد اطیب الخبر
حتى التقينا فلا والله ما سمعت
اذني باحسن مما قدرای بسری
و ایزاین بیت را خواند

و استعکبر الاخبار قبل لقائه
فلما التقينا صدر شعری الحور
آنگاه بسخن گفتن پرداخت و
زمخشري را استغنائش ستود و چون
از سخن گفتن فراغت یافت زمخشري
گفت زید الخیل بریده میر (ص) در آمد
چشمش حکه بر او افتاد بساندش
نهادین بلند شد و برمه میر (ص) گفت
زید الخیل وصف هر آنکس را که

نزد من گفتند کمتر از آت دیدم که
شنیدم مگر و صف ترا که بالا را از آتی
که و صفت کرده اند و همچنان است سید
شریف و ز منخشی بمکه رسید و چندی
در آن شهر زیست و بجا رانده (همسایه
خدا) شهره گردید و در جرجا نیه
خوارزم سال ۵۳۸ در گذشت و از نظم
او است

كثر الشك و الخلاف و كل
يدعي الفوز بالصراط السوي
فما عتصمنا بي بلا اله سواه
ثم حبي لا حمد و على
فاز كلب بحب اصحاب كهف
كيف اشقى بحب آل نبى
و نيز اين ابيات را با و نسبت دهند
[داستلوا عن مذهبي لم ابح به
و اكنمه حكيمانه لى اسلم
فان حنفياً قلت قالوا يا فتى
ايح العطاز و هو الشرا ب المعرم
ان والكيا قلت قالوا ما ند
ايح لهم لعم الكلاب و هم هم
و ان شافعياً قلب قالوا يا فتى
ايح نكاح البنت و البنت تعرم
و ان حنبلياً قلت فبالوا يا فتى
تقبل حلولى بغيبى مجسم
زمردى منسوبست بر مرد از

سنگهای قیمتی و زمردى حكسى را
گویند که آنرا بفروشد و آن لعب
همس الدين محمد بن عبدالرحمن بن
على است در شمار ادبيان و نحويان و
فقيهان و صاحب شرح المشرق در
حديث و شرح الفيه ابن مالك و كتاب
المباني در معانی و كتاب الثمر الجنى
فى الادب السننى و كتاب تنابيع الافكار
و حاشیه بر كتاب مغنى لاناام و غير اينها
و متوفى ۷۷۲ و از نظم او است
لا تفخرن بما اوتيت من نعم
على سواك و خف من مكر جبار
فانت بالا صل بالفخر مشبه

ما اسرع الكسر فى الدنيا الفخار
زمره بروزن شنبه و بروزن
دهنه نیز درست است نام پدر عبدالله
بن زمره بن اسود بن خطاب اسدى
است خواهر زاده ام سلمه ام المؤمنين
و نیز نام پدر سوده است حكه پیغمبر
پس از خدیجه کبری ام المؤمنين او را
بزنى گرفت و در آخر خلافت عمر بن
خطاب از دنیا رفت

زمل با کسر اول بروزن
کبر بمعنی ردیف از انلام است و
نام زمل بن ربيعة صحابی است
زملکانی منسوبست بزملکان

زمیلی زمی زناد زباج زنبقی زنجویه زنی

بروزن تر زبان و آن نام دوقریه است
یکی در شام و از این قریه است ابو الازهر
جماهر بن احمد بن محمد بن حمزه
زمینکانی دمشقی در شمار محدثان و
از مشایخ ابوبکر مقرئ و گاهی نون
را از آخر آت بیفکنند و زمینکا
گویند و دیگر قریه ایست در بلخ

زمیلی باضم اول و فتح دوم
منسوبست بر میله بر وزن جهینه نام
پدر تیره در قبیله نجیب و ابو عبدالله
حرمله بن یحیی بن عبدالله بن حرمله
مصری زمیلی نجیبی در شمار فقیهان
شافعی و صاحب کتاب الميسوط و کتاب
المعصر و متوفی ۲۴۳ با و منسوبست
زمی بافتح اول و تشدید میم
منسوبست بزم و آن قریه ایست بر سر
راه جیعتون از طریق ترمذ و ابو
یوسف یحیی بن یوسف بن ابی کریمه
زمی در شمار محدثان و متوفی ۵۲۵
بدان منسوبست

زناد بروزن کنار جمع زند
بمعنی بند دست نیز چوب بالایین
آتش زنه و چوب زیرین را زنده
بز یادتی تا در آخر آن گویند و
ابو الزناد کنیت عبدالله بن ذکوان است
در شمار فقیهان و محدثان و صاحب

کتاب رأی الفقهاء السبعة من اهل المدينة
و ما اختلفوا فيه و کتاب الفرائض و در
سال ۱۷۴ در بغداد از دنیا رفت

زباج با کسر اول و در آخر
هین بی نقطه بروزن دلداری نام پدر
روح بن زباج جندابی است از کار
فرمایان دولت اموی

زنبقی منسوبست بر زنبق بر
وزن سرور بمعنی گل یا سمن و گاهی
زنبق را در معنی عطر آن به کار برند
و انوری گفته

(زگا و عنبر سارا زیا سین زنبق)
و زنبقی کسی را گویند که عطر گل
یا سمن گیرد و یا فروشد و آن لقب
مفضل بن مهلب گوفی زنبقی است در
شمار محدثان

زنجویه مرکب است از کلمه
زنج بروزن زنج و عیه و آن نام پدر
ابو عمران موسی بن زنجویه از مفسرین است
در شمار محدثان خاصه

زنجی با کسر و سکون و بفتح
اول نیز درست است منسوبست بزنج
معرب زنگ که مردی از سواداند
و باهمان ضیحا نام نیای ابو عبدالله
محمد بن اسمعیل بن زنجی انباری است
از اعلام کتاب عصر معتضد عباسی تا

زُند زُندجانی زُندجی زُندخانی زُندوردی زُندی زُنده پیل

ایام راضی و صاحب کتاب الکتاب
و الصلوات و کتاب رسائل و متوفی ۲۳۴
وزنجی بانم و سکوت منسوبست
یزنج از قرای نیشا بود و ابو نصر
احمد بن منصور بن محمد بن قاسم زنجی
نیشابوری در شمار محدثان و متوفی
۵۳۳ بدان منسوبست

زند بروزن بند معنی آن در
زند گذشت و آن نام ابو دلامه زندین
چون است که ترجمهش در ابو دلامه
گذشت

زند بجائی منسوبست بزرند
جان بر وزن زند گارست از قرای
پوشنك و ابوالیمن عبدالغنی بن احمد
بن محمد دارمی زند بجائی در شمار
محدثان و وفی ۵۵۵ هجری بمکه عز و است
زند بجائی برون زندگانی این
لقب را به نسی و در جریده ابو علی
موسسین بن ابی العلاء شافعی از وی آورده
اند و دوست آن صاحب از وی است و
وزند بجائی از اعتبار نسخه کیران است
وی در شمار محدثان خاصه و صاحب
کتاب و برادرش نیز بنام علی و
عبد الحمید در شمار محدثان اصایه اند
زندی مخانی منسوبست بزرند
بروزل سروران از قرای در نساجی

ذنیفه نعمان عبدالجبار بن عبد الحمید
بن احمد زندخانی در شمار محدثان و
مؤلفی در حدود پانصد بدان منسوبست
زند و ردی منسوبست بزند و رد
بر وزن شهر گرد و آن شهری بوده
است در نزدیکی واسط که پس از شهر
شدن واسط بتدریج آبادانی خود را
از دست داد و ویران گردید و حسن بن
حیدرة بن عمر زند و ردی در شمار
فقیهان و محدثان و از مشایخ ما کم
و مؤلفی ۱۵۴ بدان منسوبست

[illegible]

زنان	زایب	زواد	زواری
<p>بکسوت تصوف در آمد و مدت هیجده سال در کوهی بمبادت پرداخت و از آن پس به ارشاد خلق همت گماشت و مردم بسیاری را بطریقت خود راه نمود و از این روی او را بزرگترین مشایخ این فرقه شمارند و در سال ۵۳۶ هـ در سن ۵۹ سالگی در گذشت و از او است کتاب سراج السامعین و کتاب مفتاح النجاة و کتاب بحار الحقیقه و کتاب کنوز الحکمة و کتاب فتوح الروح و دیوان شعرو از نظم او است خواستم شرح غم دل بقلم بنویسم آتش در قلم افکند که طومار بسوخت غره مشو که مر سبک مردان راه را در سنگلاخ بادیه پیمای بریده اند نو می دم میاش که رندان باده نوش ناکه بیک نرانه بمنزل رسیده اند چون تیشه میاش و جمله بر خود متراش جون و نده ز کار خویش بی بهره میاش تعلیم ز آره گیرد و عقل معاش چیزی موی خود میکش و چیزی میاش با درد بساز چورت سوای تو منم در کس منکر که آشنای تو منم گریه سر گوی عشق ما کشته شوی شکرانه بده که خونهای تو منم تا بکسر موی از نو هشی باقی است</p>	<p>آئین دکان خود پرستی باقی است گفتی بت پندار ششستم رستم آن بت که ز پندار پرستی باقی است نگارنده گوید که زنده پیل معرف زنده پیر است و صوفیان راهنما (مرشد) راشیخ و پیر راه گویند و زنده پیر همان پیر زنده است و پیران دیگر غیر از خضر بدل زنده اند و خضر هم بجان و هم بتن زنده است و اما از چه روی او را زنده پیل کردند ندانستم زنکان بروزن درمان معربست و ریشه فارسی آفراندانستم و آن نام پدر ابوسلیمان داود بن ابی زید زنکان نیشابوری است در شمار محدثان خاصه و صاحب کتاب الهدی زایب بروزن زیر مصغراذنب بمعنی غریبه از اعلام مردان است و نام نیای عمرو بن زایب تابعی و زنیبه از اعلام زنان و ابوزنیبه کنیت محمد بن سلیمان بن مسلم است در شمار محدثان خاصه زواد بروزن شداد بمعنی توشه بردار نام زواد کوفیست در شمار محدثان امامیه زواری منسوبست بزواره بر وزن شراره مؤلف بهستان الساحیه گفته</p>		

زواری نام دو ولایت است یکی در عراق
 شهر آن اردستان است و چهل پاره
 قریه دارد و دیگر در خراسان شهر آن
 تربت است قریب پنجاه پاره قریه دارد و از
 زواری عراق (اصفهان) است فخرالدین
 هلی بن حسن زواری در شمار فقیهان
 و محدثان و مفسران و از شاگردان
 محقق کرکی و سید غیاث الدین بن
 جمشید زواری و اسناد مولی فتح الله
 کاشانی و صاحب تفسیر کبیر فارسی
 بنام ترجمه الخواص که بتفسیر زواری
 معروفست و شرح نهج البلاغه بفارسی
 بنام روضة الابرار و ترجمه کشف الغم
 علی بن عیسی ازلمی بنام ترجمه المناقب
 و ترجمه مکارم الاخلاق ابونصر حسن
 بن فضل طبرسی بنام مکارم الکرام
 و ترجمه عدة الداعی احمد بن محمد علی
 بنام مفسح النجاح و ترجمه حکمت
 الاحتجاج علی اهل اللجاج ابومنصور
 علی بن ابی طالب هارسی بنام کشف
 الاحتجاج و ترجمه اعقادات صدوق
 بنام وسیلة الجاه و کتاب مجمع الهدی
 در تاریخ انبیاء بفارسی و کتاب اوامع
 الاوار الی معرفة الائمة الاحلہار و
 این کتاب تلخیص احسن الکبائر فی
 مناقب الائمة الاحلہار محمد بن ابی زید

درامینی است و کتاب تحفة البهوات
 و کتاب مرآت الصفا در زیارات و
 ترجمه کتاب الطرائف سید بن طاوس
 بنام طراوة الطرائف و ترجمه کتاب
 امان الاخطار سید بن طاوس بنام نشر
 الامان فی الامصار و الاوطان
 فخرالدین زواری بیشتر بنشر
 کتب بزیات فارسی پرداخت و تا
 توانست کتب عربی را فارسی کرد
 و در دسترس فارسی زبانان گذاشت
 مثل وفاتش بنظر رسید و نیز از آنجا
 است سید حسین طباطبائی زواری
 از شاعران زبردست و متخلص بمجموعه
 و منوفی ۱۲۲۵ م جمیع چندی در اصفهان
 زیست و از آنجا به تهران کوچید و جزو
 شاعران دربار قاجاریه بشمار رفت و
 هم لقب مجتهد الشعرائی گرفت و
 مثنوی بسیاک تحفة المرادین خاتمانی
 پرداخت بدین مطلع

ای سوز درون سینه ریشان

پنهان ز نوسیمه های سوزان

و دیوان شعر شامل سه هزار و اند

بیت و از نظم او است

با چنین حسن و ملاحسا گرایان بشوند

راب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند

گرم و خنک کون خون جگرها چه عجب

که بطفلی همه پرورده خون جگرند
بی سروپائی ما بین که گدایان ما را
می نمایند ببردیم که چه بی پا و سرند
اثر ناله محبت بین که بشبهای فراق
ها شقان بیخبر از ناله مرغ سحرند
نیست از دل خبرم در غم خوبان مجرم
تا بگویم صحنه ز احوال دلم بیخبرند
نیز

تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش
دیگران راست که من بیخبرم با تو
ز خویش

بچه عضو تو ز من بوسه نداند چه کند
بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش
از تو در شکوه و غافل که نشاید در عشق
هفطل نادانم و آ که نه زندانی خویش
همه در خورد و مال تو و ما از همه کم
همه حیران جمال تو و ما از همه بیش
میزنی تیغ و ندانی که چسان میگذرم
گر کب در گله ندارد خبر از حالت میش
آخر این قوم چه خواهند ز جانهای فکار
آخر این جمع چه خواهند ز دلهای پریش
تا چه بردرد کشان میرود از آتش می
صوفیان را چه با فلاك برد دود حشیش
رفت مجرم بدر شاه بگو گردون را
هر چه کردی بمن آید پس از ایست در
پیش

زواوی منسوبست بزواوه بر
وزن نهاده و آن نام قبیله بزرگ است
که در بجایه از اعمال افریقا زیستن
دارند و از این قبیله است زین الدین
یعنی بن معطی بن عبد النور مغربی
زواوی در شمار ادیبان و نهویان و
صاحب کتاب الفصول الخمسون در نحو
والفیه در نحو و حواشی بر اصول ابن
سراج و نظم مصباح جوهری نانام
و نظم کتاب جمهره ابن درید و نظم
کتابی در عروض و شرح ایسات سیبویه
و شرح الجمل در نحو و کتاب العقود و
القوانین در نحو و کتاب الثلث و دیوان
شعر و غیر اینها و از نظم او است
قالوا تلقب زین الدین فوله
نعت جمیل به اضحی اسمہ حسنا
قللت لا تعدلوه انت ذا لقب
وقف علی کل نفس والدلیل انا
و این

و اذا طلبت العلم فاعلم انه
عبء انتظر ای عبء تحمل
و اذا علمت بانہ متفاضل
فاشغل فؤادک بالذی هو افضل
ابن معط زواوی نحو را از
جزولی قرا گرفت و حدیث را از ابن
عسا کروچندی در دمشق تدریس کرد

واذا آنجا بمصروف و در جامع هتیک
بآموزگاری پرداخت و نیروئی که
بر نظم شعر داشت در نظم علوم ادبیه
بکار برد و ابن مالک الفیه خود را
بک الفیه ابن معیط نظم کرد و در
سال ۶۶۵ از مادر زاد و در سال ۶۳۸
در قاهره از دنیا رفت

زوزنی منسوبست بزوزن
بروزن روشن از توابع غواف و از
آنجا است ابو عبد الله حسین بن علی
بن احمد زوزنی در شمار اعلام ادیبان
و صاحب کتاب ترجمان القرآن و
کتاب المصادر و شرح معانی و معنی
۴۸۶ و نیز ابوالقاسم اسعد بن علی بن
احمد زوزنی معروف ببارع در شمار
ادیبان و شاعران و از نظم او است در
و یارب معنوق

قد اقبل المعشوق خاستقبانه
مستغیا مستغیا من و
نشوان و الا بریق فی ید و لی
من ريقه ما ناب عن ابريقه
لو كنت اعلم انه لی زائر
لرشت من دمعی تراب طریقه
ولکننت اذ کی جمر قلبی فی الدجی
بطریقه کی یهدی بیریقه
مزویب و جوی عن مدامه کأسه

و شربت کأس من معراج عقیقه
یا قوت در معجم الادبیه نوشت
که در بعضی از کتب خواندم فاضلانی
که در غراسان لقب بارع دارند سه
کسند یکی بارع هر وی است صاحب
کتاب طرائف الطرف دیگر که در
رثبت پسترا از دو دیگر است بارع
بوشنجی است سه دیگر بارع زوزنی
است که از همه برتر است و نیز از نظم
بارع زوزنی است در غزل

قمر سبی قلبی بعقرب صدغه
لما تجلی عنه قلب العقرب
فاجتبه ا ل دیک قلبی قال لا
لکن قلبک عند قلب العقرب
و در سال ۴۹۲ در گذشت و نیز
ابو جعفر محمد بن اسحق زوزنی که
در بحانی گذشت و نیز ابو بکر محمد
بن احمد یوسفی زوزنی در شمار شاعران
و مترسازن تعالیه در تلمه الیتیمه نوشت
که ما جتمندی اورا از زوزن بیرون کرد
و روزگاری در از در میان بیگانگان
زیست و آنگاه بزوزن برگشت بی
آنگاه مقصود را با خود آورد و لم یلبث
ان انقلب من ضیق العیش الی ضیق الفقر
و لم یلق بین الضیقین فسحه یعنی از آن
پس که بزوزن رسید اندکی درجه

ماند و از تنگنای زندگی رمید و به
 تنگنای قبر رسید و میان آن دو تنگنای
 گشایندی دید و آنگاه قصولی از تن
 ادیبانه و فادایانه او آورده و سپس
 چیزی از نظمش و از نظم او است
 و کلفتی من بلا یا القرا
 ق شکیم ایطاع و مان یطاع
 و قوب یوق و نعل یوق
 و حسن یروق و دمع یراق
 و قلب یصب و دمع یصب
 و نفس تشاق و روح تساق
 معنی الله حالین من دهرنا
 طراد العتاق و طیب العتاق
 و نیز
 انما اجمع اهل الا به داب ان لا یعابا
 المستمع شرا بآیه و المستمع کتابا
 ه فذ ابوبکر عبد بن محمد زوزنی
 در شمولی ازین و شاعران و در آله از
 ذوق ان که از اهل ذوق و ذوقی است
 به از بداندانه است
 لیس افهام مرهم چه در حکم
 و ان ذل خیر منهم قهر بشفیع
 اغا و علی الناس الفیامة بهرة
 و عافا و اسرا فی السورینق
 و نیز از زوزنی در شمار
 زوزنی و شاعران در زوزنی و

از او است
 انلنی یا حاتم الیه و مولی
 ولا تمطر الی نفل الرسول
 فانی ضرورة الا یام تلجی
 احنا ینا الی الرجل الثقیل
 و نیز از الحسن علی بن ابی علی
 بن جعفر زوزنی در شمار ادیبان و
 شاعران و از نظم او است
 کفی الشیب عیبا ان صاحبها اذا
 اردت له و حفا به قلت العیب
 و کان قیاس الاحل ان قست بشایبا
 و لکنه فی جملة العیب یحسب
 مقهوره لیسب که عیوب آدمی در کلام
 عیوب به تشبیه و زناهل آید مانند عیور
 لعرب اعربا و افرع افرع و افرع و از آن
 جمله است الشیب و همان بودن آن بر
 زوزنی در عیب بودن پیری کانی است
 و این دانست که زوزنی به سره
 کز چاه معروف است و چاه کوچه از
 ایروزی آرا نند که ادیبان و شاعران
 و زانسان بسیار بیرون داد و اینان را
 زوزنی گویند
 فوری بر وزن غوغا نام نیای
 از حقیقه همان بن ثابت بن زوزنی است
 یکن از چهار امام سنیان
 به به به به به

زول زولن قول بمعنی دلیر
نیز بخشنده لقب نیای احمد بن علی
بن هبة الله است از فرزندان مأمون
عباسی و معروف بابن المأمون و در
شمار فقیهان و قاضیان و ادیبان و
خوشنویسان و چندی منصب مضار داشت
تا آن گاه که مستنجد خلیفه عباسی
قضات را برندان انداخت این المأمون
نیز برندان رفت و مدت یازده سال
زندانی بود و در آن مدت هشتاد و چهار
کتاب نوشت و کتاب الفصحی را شرح
کرد و کتابی دیگر بنام اسرار العرف
پرداخت تا آن گاه که مستنجدی به خلافت
رسید و زندانیان قضات را آزاد کرد
و وظائف و روابی همه را برداشت
و این المأمون در سال ۵۰۹ در بغداد
و سال ۵۸۶ در گذشت

زولانی بزولن پوشاک نام ای
ابومحمد حسن بن ابراهیم بن حسن بن
بن حسن بن علی بن خلف بن راشد بن
عبدالله بن سلیمان بن زولاق مصری
لیثی است مشهور باس زولاق در شمار
مورخان و ماصحان و صاحب کتاب
خطوط مصر که ابی حجاز ذیاض مصری
کتاب سيرة ۵۰۰ سال طنج الاخشید
کتاب سيرة ۵۰۰ سال کربلای کافیه

و کتاب سيرة المعز و کتاب سيرة العزيز
و کتاب سيرة الما ذرائین و متولی
۳۸۶ و یا ۳۸۷ این زولاق در وقت
حدیث نیز کار کرد و در شمار محدثان
در آمد اما از پس بنو یحیی آمد بود فی
حدیثش در سایه آن افتاد و خود این
شهر را مکرر خطاب بخود خواند

مازلت تکتب فی التاريخ معنیه
حتی و اشک فی التاريخ مکتوب
زولاهی منسوبست بزولاه بر
وزن پوشاک از قرای مرو و ابو منصور
محمد بن علی بن محمود است بعد الله
زولاهی در شمار محدثان و متولی
۵۲۵ بدلت مسو

زهر بزولن غل نام نیای
خاندانی است در اندلس که فرزندان
بامن زهر شهره اند و از این خاندان
است ابومروان عبد الملك بن محمد
بن مروان بن زهر در شمار طبیبان
و فاضلان که چندی در مصر زیست و
سپس باندلس برگشت و در شهر دایه
باز بستن امکنند و دوازده امیر مجاهد
که مرعائروای آن کشور بود بزرگ
مکانی یافت و آواره دحلش بدان
سبب در اندلس پیچید و از آنجا پاش پلویه
۵۰۰ سال همان شهر در گذشت و این

خلکان وفات او را در شهر دایه نوشته است و نیز ابو العلاء زهر بن ابی مروان عبدالمطلب بن محمد بن مروان بن زهر که در صناعت طب ارپدر بلند آواره تر گردید و کد ها پرداخت مانند کتاب الیه اس و کتاب الادویة المفردة و کتاب الایستاح و کتاب حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس و کتاب معربات الالب و کتاب السک الطیبه و غیر اسم او را در مدارعین مراغه (۱) پیوست و نزد آنان مکانی بزرگ مات و در سال ۴۶۵ در گذشت و وزیر ابو مروان عبدالمطلب از او در این کتاب یاد شده است و نیز
 اومن بن علی ازین پادشاه قیسی مدح و مروت و در کتاب وی یاد شده است که پادشاه بی اجازت او را نبرد و آب فتوشید و از این دهگسر در صناعت طبابت شهر بی بزرگ مات و کتابها پرداخت مانند کتاب الیسیر فی الدیارات و کتاب الیه اس و کتاب الادویة المفردة و کتاب الایستاح و کتاب حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس و کتاب معربات الالب و کتاب السک الطیبه و غیر اسم او را در مدارعین مراغه (۱) پیوست و نزد آنان مکانی بزرگ مات و در سال ۴۶۵ در گذشت و وزیر ابو مروان عبدالمطلب از او در این کتاب یاد شده است و نیز

و کتاب الیه اس و کتاب الادویة المفردة و کتاب الایستاح و کتاب حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس و کتاب معربات الالب و کتاب السک الطیبه و غیر اسم او را در مدارعین مراغه (۱) پیوست و نزد آنان مکانی بزرگ مات و در سال ۴۶۵ در گذشت و وزیر ابو مروان عبدالمطلب از او در این کتاب یاد شده است و نیز
 اومن بن علی ازین پادشاه قیسی مدح و مروت و در کتاب وی یاد شده است که پادشاه بی اجازت او را نبرد و آب فتوشید و از این دهگسر در صناعت طبابت شهر بی بزرگ مات و کتابها پرداخت مانند کتاب الیسیر فی الدیارات و کتاب الیه اس و کتاب الادویة المفردة و کتاب الایستاح و کتاب حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس و کتاب معربات الالب و کتاب السک الطیبه و غیر اسم او را در مدارعین مراغه (۱) پیوست و نزد آنان مکانی بزرگ مات و در سال ۴۶۵ در گذشت و وزیر ابو مروان عبدالمطلب از او در این کتاب یاد شده است و نیز

بن عبد الملك بن زهر که در جوانی در وقت طبابت بارع گردید و طیب مضموص ابو عبد الله محمد الناصر گردید و هم در جوانی سال ۶۰۲ در گذشت

زهراوی منسوبست بزهرا ن بروزن درمان و آن نام زهران بن کعب بن عبدالله بن مالك بن نصر بن ازد است پدر تیره در قبیله ازد و جناده بن ابی امیه زهرانی از دی صحابی بدو منسوبست

زهراوی منسوبست بزهرا که نام شهر کیست در اندلس نزدیک قرطبه و از این شهر کست ابو الحسن علی بن سلیمان زهراوی در شمار طیبیان و صاحبان و نیز سلیمان بن محمد زهراوی در شمار ادیبان و صاحب شرح ادب الکاتب وی بشرق کوچید و ابو جعفر نجاش و ابوسعید سیراف و ابوالقاسم زجاجی را بدید

زهرة بروزن غرقه نام نیای خاندانی است در حلب که بدانش و ادب مشهورند و مشهور ترین ایشان ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره حسینی حلی است از اعلام فقیهان و متکلمان و در حلب گذشت و اما بنو

زهرة که از علامه حلی اجازت حدیث دارند و در مجلد آخر بحار الانوار اجازت نامه ایشان معلوم است نامهایشان بدین ترتیب است علاء الدین علی بن محمد بن علی بن حسن بن زهره و فرزندش شرف الدین ابو عبدالله حسین بن علی و برادرش سعید الدین محمد و دو فرزند برادرش احمد و حسن فرزندان محمد

زهرون بروزن کم بخون نام نیای ابراهیم بن هلال صابی است از اعظم مترسلان و در صابی بیاید

زهری منسوبست بزهره بر وزن غرقه و آن نام زهرة بن کلاب بن مره است پدر تیره در قبیله قریش و از این تیره است ابوبکر محمد بن مسلم بن عبدالله بن عبدالله بن حرث بن شهاب بن زهرة بن کلاب مدنی در شمار فقیهان تابعان گویند هلم فقهی سبعة مدینه را حفظ داشت و ده تن از صحابه را بدید و جمعی از پیشوایان علم حدیث از او روایت کردند مانند مالك بن انس و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و هم با عبد الملك بن مروان و هشام بن عبد الملك و یزید بن عبد الملك پیوسته بود و از طرف یزید بن

هبد الملاء چندی منصب تھا داشت
و نیز گویند وقتی بخان رفت کتابهای
خود را گرداگرد خود نهاد و بمطالعت
آنها پرداخت و از هر چیز چشم دوخت
و از هر کار درخ تافت و همسرش از اینکار
بتنگ آمد و گفت این کتابها از سه
ضربه (ضربه دوزن و یا چند زنیست که
در نکاح يك مرد باشند) بر من جان
گزارند و در سال ۱۲۴ در گذشت و نیز
ابو اسحق ابراهیم بن سعد بن ابراهیم
بن عبد الرحمن بن عوف زهری مدنی
در شمار محدثان و حدیث را از پدرش
و هشام بن عروه و ابن شهاب و غیر
اینها فرا گرفت و با احمد بن حنبل
و علی بن جعد و غیر ایشان رسانید و در
سال ۱۴۸ بمقداد رسید و هرون الرشید
مقدمش را گرامی گرفت و او را نوازش
کرد و از حکم غنا (خوانندگی)
پرسید و حلال بودن آن فتوی داد و
بعضی از محدثان برای فرا گرفتن
حدیث نزدش رفتند و شنیدندش که
تغنی کند گفتند ما بر شنیدن حدیث از
او حریص بودیم اما اکنون خاهر
گرفتند آنرا از تو رشتی

من نیز بر آنم که از این پس هر آنکس
از من خواست حدیث شنود نخست

غنا بخوانم و آنگاه حدیث کنم و این
خبر در میان مردم بغداد پیچید و هرون
الرشید رسید هرون او را نزد خود
خواند و گفت حدیث مخرومیه که
پیغمبر دست او را در دزدیدن زیور پیچید
چه بود گفت عودم را بیاورید هرون
پرسید عود (عود بمعنی چوبست و نیز
مزممار ساز معروف) افروختنی گفت
بلکه عود نواختنی و شاید خبر آن
سفیه مرد دیروزی ترا رسیده است و
من سوگند یاد کردم که حدیث نکنم
تا نخست غنا نخوانم هرون ساز عود
را طلبید و ابو اسحق زهری این شعر
خواندها ام طلحة ان البین قد افدا

قل الشوالثن کان الرحیل غدا
هرون پرسید از فقیهان کدام
عکس است که غنا را پسندد گفت
آنکس که خدا دلش را استوار دارد
پرسید در این باره از مالک بن انس
چیزی شنیدی گفت از مالک نشنیدم اما
پدرم مرا خبر داد که فقیهان در دعوت
بنی یربوع حاضر شدند و مالک نیز در
میان ایشان بود اما در ققه از همه کم
بود

و مزمارها بود و خواندند و سازها
نواختند و مالک دایره کوچک و چهار

گوشه داشت و این شعر را خواند
 سلیبی اجمعت بینا به فاین لقا وها اینا
 و قد قالت لا تراب به لها زهر تلاقینا
 تعالین فقد طاب به لنا العیش تعالینا
 هرون یخندید و اموال بسیاری
 باو بخشید و ابواسحق زهری در بغداد
 زیست و در سال ۱۸۵ در گذشت

زهر بر وزن زبیر مصغر زهر
 از اعلام است و نام زهیر بن قین از یاران
 امام حسین و از شهیدان کربلا و نیز نام
 زهیر بن ابی سلمی مزنی در شمار اعلام
 شاعران جاهلیت و صاحب قصیده معلقه
 بدین مطلع

أمن أم أوفی دمثلم تکلم

بعو مائة الدراج فالمثلم
 و در بیان قصیده باندرز دادن
 و راهنمایی کردن پرداخته و از آیات
 خوب و حکیمانه او است

رأيت المنايا خبط عشواء من تصب
 تمته و من تعطی عمر فیهم
 و من لا یصانع فی امور کثیره
 یضرس با نیاب و یوطا بنسم
 و من یجعل المعروف من دون عرضه
 یفره و من لا یتق الختم یشتم
 و من یک ذا فضل فبیخل بفضله
 هلی قوم یستخفون عنه و یندم

و من یوف لا یندم و من یهد قلبه
 الی مطمئت الیر لا یتعجم
 و من هاب اسباب المنايا ینلک
 و ان یرق اسباب السماء یسلم
 و من یجعل المعروف فی غیر اهله
 یکن حمده ذمما علیه و یندم
 و من لا یزد عن حوشه بسلاحه
 یندم و من لا یظلم الناس یظلم
 و من یقترب بحسب عدو صدیقه
 و من لا یکرم نفسه لا یکرم
 و هر بن خطاب زهر بن ابی
 سلمی را از زهری مقتدر تر شمرد و
 در نامه که بابو موسی اشعری نوشت
 این شعر زهیر را در آن آورد
 فان الحق مقطعه ثلاث

یمن او نفاؤ اوجلا
 و عبد الملك بن مروان از شاعران
 در باری خود پرسید کدام بیت شعر
 است که پیشتر ستایش را رسانده همه
 بر این بیت زهیر اتفاق کردند
 ترا اذ اما بچته متثللا
 کأ نك تعطیه الذی انت سائله
 و چنین گفتند که در خودمان هیچ
 شاعری در جاهلیت مانند زهیر شاعر ندیدیم
 نگردید و در اسلام در خودمان جریر
 زیات بر وزن شهاد کسی را